

حضور انور شورای شهر مشهد و ایضاً روسای بلدیة شهر مذکور



چند شب پیش بنده و علی دشتی و میرزاده عشقی در عالم برزخ در حال سیاحت بودیم و در همه باب سخن می رانیدیم. منجمله حول و حوش حوادث اخیر ایران که سوای زندگان با وجدان، الحق و الانصاف دل هر مرده ای را در عالم برزخ کباب می کند. (منهای دوزخیان که قاطبه علما و حضرات آیاتند و حتی حواسشان به خودشان هم نیست زیرا ترکه عذاب پروردگار تا فیها خالدون آنها فرورفته.) در اثنای صحبت بر سر نکبت اهل عمانم و ردالت شیخ و مفتی، بغتاً گذارمان به سالون تیاتر رستگاران برزخ افتاد که اکثرهم در زمان حیات یا مطرب بوده اند یا حمال و اوپار و قلیلی هم آدمهای ساده دل نماز خوان. الباقی همه دلاک و کیسه کش و گاریچی، دون حتی یک معمم یا روضه خوان. الغرض سالون پر بود و تلویزیون نمره چهار برزخ هم داشت برنامه جاتی در باب ردالت چاپلوسان و کثافت پابوسان بی فرهنگ دربار سلطان علیشاه خامنه ای پخش می کرد. محض اینکه ما سه نفر داخل شدیم، کاشف بعمل آمد که همه دور بنده خدایی گرد آمده اند و حسب فهم ما، طرف دارد زار زار می گرید. از چه، خدا می داند. علی الظاهر خلائق مینوسرشت در حال تسلائی ایشان بودند که ما رسیدیم. چنین اتفاقاتی در عالم برزخ از نواذر است و مسبوق به سابقه نیست که رستگاران گریه کنند یا دلتنگ گردند.

همین که خلائق مرا دیدند، همه به سویم آمدند و لیبیک و شبیک و السلام علیک که خیال کردم مرا نمی شناسند. تفحصی کردم که قضیه از چه قرار است. گفتم شاید برخی شناسند و گمان کرده اند لوتی یا رندی به تازگی مرده که به سالون بهشت آمده. و الا من سالهاست مرده ام و حضرات از صغیر و کبیر و رجال و نسوان همه بر حال من و احوالات ضمیر این شاعر بی مقدار وقوف کامل دارند. باری علی دشتی به معاینه برآمد تا کنه قضیه مکشوف گردد. شخصی که زار زار می گریست، جلال آل احمد بود. نزد جلال رفتیم تا معلوم شود از چه می نالد. جلال در عین حالی که غرق در دود سیگار اشنوویژه بود و به سختی می گریست، دست در گردنم انداخت و عینهو مار گزیده نالید. گفتم معلوم هست چرا گریه می کنی؟ چه مرگت شده جلال؟

اینجا که جای گریستن نیست! دیدم که گفتار بنده افاقه نمی کند و جلال جز گریه و زاری لام تا کام نمی گوید. اکبر دهخدا عین همان دخوی سابق خودش را انداخت وسط قیل و مقال و گفت: همه قضایا به بولوار برمیگردد. گفتم جان به لب شدم اخوی! کدام بولوار کدام زهرمار؟

ما که اینجا غیر دشت و دامنه چیزی نداریم. این بار جلال گردن مرا رها کرد و گفت: مصیبت کم بود، حالا دوتا شد. خوشا به سعادتت ایرج که خلاص شدی! گفتم از چه خلاص شدم؟ چرا نمی گویی چه مرگت شده؟

علی ای حال مکشوف گردید که ساعتی قبل از ورود ما به سالون، تلویزیون نمره چهار برزخ خبری منتشر کرده در باب تعویض نام یک بولوار پس فیلی در مشهد که سابقاً به نام ما بوده و الان به جلال آل احمد حواله شده. آنجا بود که فهمیدم چرا جلال بیچاره به گریه و لابه افتاده. یادم آمد سالها پیش هم که یک بولوار را در طهران به نامش کرده اند، طفلی چنان در عالم برزخ، برزخی شده بود که میپرس.

این ماجرا را از این جهت به شرف عرض رساندم که واقف شوید اگر در مملکت ولایت فقیه مکانی یا شارع عامی را به نام آدم سالمی بکنند، بسان طفل مادر مرده می‌گیرید و از آن به بعد خجالت می‌کشد در انظار برزخیان حاضر شود. حال اگر نام مکان را بر یک دوزخی مانند آقای خمینی یا خلخالی و غیرذالک بگذارند، عذابش بر قوه دو می‌شود. در عالم برزخ قانونی هست که اگر در ولایت فقیه به مرده ای بها بدهند، پرونده اش دوباره جهت تحقیق و تفحص به شورای برزخ داده می‌شود تا معلوم گردد به چه خاطر به ایشان احترام گذارده اند. نکند یک وقت در نکبت ارباب عمائم و ردالت چاکران سلطان علیشاه دخیل بوده و از زیر دست مأموران برزخ در رفته باشد.

علیهذا به جهت برداشتن نام اینجانب ایرج میرزا از یک بولوار در شهر مشهد، تشکرات مخصوص تقدیم می‌گردد برای آنکه پرونده مفتوح اینجانب به خاطر بولوار (که ۷۰ سال قبل از بلای خمینی دار فانی را وداع گفته ام) (به حمدالله از فردا بسته خواهد شد. ولی دلم برای جلال آل احمد می‌سوزد که هنوز پرونده بولوار طهرانش بایگانی نشده، از فردا باید در باب بولوار مشهد هم جوابگو باشد.

شما را به همان خدای مخصوصتان که وجود خارجی ندارد، دست از سر این مردگان غیرخودی بردارید. از فردا باید استشهادهای برزخی جمع کنیم که جلال آل احمد قبل از واقعه شوم 57 دار فانی را وداع گفته و هیچ دخالتی در مظالم ارباب عمائم و نکبت پاسداران خمینی نداشته و نخواهد داشت. مگر اینکه بار دیگر از ممات به حیات برگردد که محال اندر محال است و کسی هم زیر بار این کار نمی‌رود. علی‌الخصوص که مجبور باشد به طهران برود و نظاره گر کثافات اهل عمائم شود. دیدن مناظر شنیع نماز جمعه و استماع جفنگیات کرگدنی همچون سید احمد خاتمی و انتری شبیه آیت الله جنتی دل شیر و جرأت کیر می‌خواهد! (با عرض معذرت از ساحت اهل ادب. هنوز این بیماری بنده را رها نکرده!)

علی ای حال ضمن سپاسگزاری دوباره به خاطر زدودن نام حقیر از آن بولوار موصوف، تذکار چند سطر از باب خیرخواهی و نصیحت به آن شورا را وظیفه می‌دانم. در اطلاعیه تغییر نام بولوار از اینجانب ایرج میرزا به جلال آل احمد مفلوک، اشتباهاتی رخ داده که به شرف عرض می‌رسد:

۱ - در اعلانیه مرقوم فرموده اید که ایرج میرزا بنیانگذار ادبیات نمی‌دانم چی چی بوده و به نماز و روحانیت توهین کرده و دین و ایمان را تمسخر نموده. اولاً در باب ادبیات پرونوگرافی چیزی نمی‌دانم. شاید منظورتان رسیدگی به اسافل اعضاء و متعلقات آن در ابیات حقیر باشد که منظورم نفس آلت نرینه یا مادینه نبوده و اهل علم می‌دانند. لفظ روحانیت را هم نمی‌دانم یعنی چه. شاید منظورتان همان ارباب عمائم و شیخ و مفتی باشد که عقلاً و عملاً در آنها روحانیتی یافت نمی‌شود و عالم برزخ هم شاهد است که احدی الناسی از آن طایفه در دار السلام نیست. محض اطلاع عرض کنم که کل حضرات آیات و حجج اسلام به غیر از چند کس (به فتح کاف) غیر مشهور و ساده دل، فرداً فرد آقایان در دوزخ اند و صدای زجه و ناله شان دل آدم را کباب می‌کند. لهذا آنچه بنده در زمان حیات در باره این طایفه ضاله گفته ام، دور از حقیقت نبوده و تا به امروز هم برقرار است. همان زمان در باره ایشان گفتم:

در ایران تا بود ملا و مفتی
به روز بدتر از این هم بیفتی

اکنون به حال و روز خودتان در مشهد نظاره کنید تا معلوم گردد که به برکت سر ارباب عمائم سر تا پا کثافت شده اید و نکبت و شاعت کالای بازارتان است. التفات دارید که حضرات و آیات خادم الحرم که عموماً یک عده اغر و پخ هستند، همین که توپره را از صندوق بی حساب و کتاب مشهدالرضا پر می‌کنند، ایضاً با اموالی که از ایتم و یک مشت دهاتی فلک زده چپاول کرده اند، به قم می‌روند و آنجا بر حسب پهنای سفره شان درجه اعلمیت می‌گیرند تا بساط باجگیری خمس و زکات را دوباره راه بیندازند.

۲ - در باب نماز هم افترا زده اید که ایرج میرزا چسان و فسان کرده. معروض می‌دارد که نماز از بهر چیست؟ از بهر این است که عادتاً تکرار مکررات بکنید یا به واسطه عبادت خدا آدم شوید؟ اگر غرض بر دولا و راست شدن باشد، بوزینه ابرزالمومنین است. آدم هم که نشده اید و غرق در بلاهت و نکبتید. به این دلیل که حرف و دلتان یکی نیست و ایضاً نمی‌دانید در نماز چه می‌گویید. نه شما بلکه اجدادتان هم نمی‌فهمیده اند چه می‌گفته اند. کسی که خودش هم نداند با خدا چه می‌گوید، خداوند هم زبانش را نمی‌فهمد. همان زمان عرض کردم:

از آن نماز که خود هیچ از آن نمی‌فهمی
خدا چه فایده و بهره اکتساب کند
تفاخری نبود مر خدای عالم را
که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند

۳ - ایضاً در آن اعلانیه مرقوم فرموده اید که نام یک بولوار به هویت فرهنگی یک شهر و مملکت دخل مستقیم دارد و چون محتوای اشعار حقیر خلاف شرع انور بوده، نام بولوار را تغییر داده اید. عجالتاً بار دیگر به خاطر این تغییر نام تشکر

مخصوص داریم، اما ابراز لاطنالتی از این نوع مسموع و مجاز نیست. هویت فرهنگی ایران چه کسی باید باشد؟ دسته سینه زنان باید باشند که هر ساله روبروی حرم با خنجر بر سر و روی خود می کوبند و مایه تمسخر ملت ایران در انظار اهل عالم می شوند؟

خواهد که کشد سنان و خولی
کوبد قمه را به کله خویش !

چند شب پیش بین یک امریکایی و افریقایی لفظاً مراغه شد و امریکایی مقصر را واداشتند تا دو ساعت از بهر تنبیه، تیتر قمه زنی ایرانیان ببیند. بیچاره دوام نیاورد و غش کرد.

هویت فرهنگی ایرانیان چه کس (با فتح کاف) (باید باشد؟ العاقل بالاشاره و محض اختصار کلام و پرهیز از تطویل سخن، به همین بیت اکتفا می کنم:

از آن گروه چه خواهی که از هزار نفر
اقل دویست نفر روضه خوان خر دارد

ایضاً در باب این تمساحهای یزدی و غیر یزدی که چگونه به دروغ بر کشته حسین اشک می ریزند، سروده ام:

نعوذ بالله از آن قطره های دیده شیخ
چه خانه ها که از این آب کم، خراب کند

همین طایفه ضاله که شده اند پیشقراول فرهنگ و هویت، تا فیها خالدون خلائق ریشه کرده و به مکر و خدعه از آنان می ستانند اما به جای یاری آنان در روز تنگ، حول و حوش سلطان علیشاه اجتماع می کنند و عینهو شریع قاضی، جنایات هارون الرشید تهران را توجیه می نمایند. اگر هم از حدیث کم بیاورند، قرآن را به میل خود تفسیر کرده تا خر مقام عظمای جنایت در گل و لای چه کنم چه کنم گیر نیفتند. قریب به 120 سال پیش همین مطلب را در شعری مرقوم نمودم که باز هم محض تذکار آورده می شود:

چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او
رود به باطن و تفسیر ناصواب کند

المفلس فی امان الله! بنده ایرج میرزا از بیخ و بن ناصواب و خطا کار و غیر قابل شما بگویند که هویت فرهنگی از آن چه کسی (به فتح کاف) باید باشد؟ از آن یک عده مفت خور الدنگ که به زن و دختر مردم همشیره خطاب می کنند اما در زندان سلطان علیشاه به آنان تجاوز می کنند؟ همین اندکها آن زمان فرنگ رفته ها را از استعمال لفظ خانم پرهیز می دادند و می گفتند که باید نسوان ایران همشیره خطاب شوند. همان ایام ضمن پرهیز دادن نسوان از رویارویی با شیخ و مفتی، خطاب به ایشان این بیت سرودم:

زمن مترس که خانم ترا خطاب کنم
از آن بترس که همشیره ات خطاب کند

و هکذا حال روز شماس است که همشیره خطابشان می کنید اما بی حرمتشان می سازید چندان که ملل دنیا و قاطبه ینگه دنیا از اشراق تا مغرب زمین علی الخصوص طایفه آدمخواران بر حال و روزشان می گریند. در باب افعی های سلطان علیشاه که فعلاً هویت فرهنگی ملت منکوب ایران هستند، چیزی نگویم بهتر است. شهره عام است که ملل یورپ در سواحل دریای مدیترانه از حشمت و حیا و آزرمتی به زنان و دختران لخت نمی نگرند، ولیکن افعی های سلطان علیشاه به زور شلوار از پسر این مملکت بیرون می آورند و آن می کنند که میمون از نظاره اش خجل می ماند. اینها هویت فرهنگی دوران شما نیستند. اگر همین قدر راضی تان می کند، بسم الله و بالله.

عرض تشکر مجدد به خاطر زدودن اسم حقیر بر آن بولوار موصوف الذکر .
زیاده زحمت است.

ایرج میرزا

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

